



بنابر تصور رایج، تکنولوژی مترادف صنعت فرض می‌شود و به یک معنای خاص مترادف صنعت جدید؛ و این البته تصویری است نادرست. تکنولوژی ارتباطی مستقیم با صنعت و خصوصاً صنعت جدید دارد اما یقیناً با آن یکی نیست. خود لفظ «تکنولوژی» نیز تا حدی گویای همین امر است، چرا که این واژه با خود پسوند «لوژی» را به همراه دارد که دال بر نوعی شناسائی و معرفت است و لذا حوزه معنایی این مفهوم را بسی فراتر از صنعت و یا تکنیک صرف می‌بود که باز هم به غلط چنین تصور می‌شود که امری است خنثی و تهی از ارزش. شاید بتوان گفت که تصور غلط و رایج از مفهوم تکنولوژی ادامه همان تصور غلطی است که از علم جدید رواج دارد و مگر نه این است که تکنولوژی، مولود علم جدید دانسته شده و در دامن تمدنی پیدا شده که علم جدید را پرورده است.

تلقی ساده انگارانه ما از علم جدید و مطلق انگاشتن آن، موجب گشته تا نسبت به تاریخ و فلسفه علوم بی‌اعتنا باشیم. آگاهانه و یا از سر بی‌خبری - اگرچه نتیجه هر دو یکی است - پذیرفته‌ایم که می‌توان میوه‌های درخت علم جدید را چید و از آن استفاده کرد بی‌آنکه کاری به پیکره و ریشه این درخت داشته باشیم و بی‌آنکه بدانیم که این درخت - که اکنون درخت تناوری شده است - چگونه و به وسیله چه کسانی و در چه خاکی غرس شده است و دست آخر این که آیا ثمره این درخت که ما امروزه آن را حریرخانه می‌بلعیم در معده فرهنگ دیرپا و سنتی ما قابل هضم و جذب است و یا خیر. آنچه آشکار است، صاحبان آن درخت، چندی است که سخن از ملالت‌ها و رنجوری‌هایی دارند که از خوردن میوه‌های آن درخت که در ابتدا بسیار شیرین می‌نمود - عارض شده و این اگر نه دلیل اصلی، لااقل یکی از دلائلی است که غربیها را به مطالعات جدی در مبانی و تاریخ علوم جدید واداشته است.

قصور ما در مطالعه تاریخ و فلسفه علوم جدید - بلکه تاریخ و فلسفه علوم سنتی خودمان - و برخورد انفعالی و اغلب مشتاقانه ما با علم جدید موجب پذیرفته شدن و جا افتادن عقایدی درباره آن گشته که امروزه حتی در بین متفکرین غربی نیز ارزش و اعتباری ندارند. درک و فهم ما از صنعت جدید به مراتب

ناقص‌تر از علم جدید بوده است. چرا که اگر در حوزه دانش‌های تجربی جدید امید آن می‌رفت که دانشمندان به مبانی علوم عطف نظر داشته باشند و به چند و چون آن‌ها واقف شوند، این امید در حوزه صنعت و تکنیک یکسره به باد می‌رود زیرا مهندسی و اهل صنعت به یک معنا از مبانی دانش که به کار می‌گیرند نسبت به اهل علم دورترند. در این قلمرو، آنچه صرفاً مورد توجه است، کارکرد و بازدهی ماشین‌آلات و ابزارهای پیچیده و نظام به اصطلاح انسانی درگیر با آنهاست و بنابراین تنها مفاهیم معتبر در این قلمرو، رانندگی بیشتر، سهولت کارکرد، بازدهی بیشتر و در نهایت حصول اهداف اقتصادی است، و از این جهت چه بسا عوارضی که به علت عدم شناخت تکنولوژی بر ما عارض می‌گردد مضاعف باشد. بهر حال در این مورد نیز همچون علم جدید، احتمالاً عوارضی که از تکنولوژی بر تمدن غرب عارض شده، آنها را به فکر شناخت این پدیده و تأثیرات آن بر انسان - چه در بعد فردی و چه در بعد اجتماعی - انداخته و لذا به چاره جویی برای آن واداشته است. آنچه که بدون تردید می‌توان اظهار داشت این است که تکنولوژی، همچون علم جدید، پدیده‌ای است کاملاً جدید و از آن در هیچیک از تمدن‌های سنتی نمی‌توان نشانی یافت. دانشی که امروزه در غرب «فلسفه تکنولوژی»



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی



سید حسن آذرکار

# فلسفه تکنولوژی

نامیده می‌شود و تقریباً با همه نوپائی خود، منابع و مآخذ فراوانی دست و پا کرده است، نگرشی است فلسفی به این پدیده از جنبه‌های معرفت‌شناختی، روش‌شناختی، پدیدارشناختی، ارزش‌شناختی، مابعدالطبیعی و... رگه‌های اولیه این شیوه تفکر را شاید بتوان در قرن نوزدهم در آثار کارل مارکس یافت. از متفکرین قرن بیستم نیز افرادی امثال لوئیس مامفورد، مارتین هایدگر، هربرت مارکوزه، ژاک اول، ایان باربور، آرنولد بیسی و... به این موضوع پرداخته‌اند. هر چند این افراد هر یک از منظری خاص به موضوع تکنولوژی توجه نشان داده‌اند و گاه نیز در مورد موضوع بحث با یکدیگر توافق ندارند، اما در مجموع در برخورداری از یک نوع بینش خاص اشتراک نظر دارند و آن این که از دریچه تفکر جدید غربی آراء خود را مطرح کرده‌اند و در حقیقت آثاری که تحت عنوان «فلسفه تکنولوژی» امروزه شناخته می‌شود، در بردارنده آراء این افراد است. اما باید بخاطر داشت که گروه قلیلی از اندیشمندان ژرفاندیش غربی نیز از دیدگاهی کاملاً متفاوت، یعنی از منظر سنت‌های دینی و حکمت معنوی به اظهار نظر درباره این موضوع پرداخته و بیانات قابل تأملی را ایراد داشته‌اند که از جمله سرآمدان آنها باید از رنه گنون، تیهوف شووان و تیتوس بورکهارت نام برد.

به هر حال برای ما که - اگرچه دیر - بتازگی قدم در

راه شناخت این پدیده گذاشته‌ایم، کتابی که تحت عنوان «فلسفه تکنولوژی» و به همت آقای دکتر شاپور اعتماد گردآوری و ترجمه شده است، بسیار نویدبخش است. این کتاب جلد دوم از یک طرح سه جلدی درباره فلسفه علم و تکنولوژی است که ظاهراً مترجم به انتشار دو جلد آن اکتفا کرده‌اند.<sup>۱</sup> کتاب، مجموعه مقالاتی در سه بخش به شرح ذیل می‌باشد:

بخش اول کتاب که بیشتر از نیمی از آن را شامل می‌شود، تحت عنوان «پدیدارشناسی»، شامل چهار فصل است و به فلسفه تکنولوژی هایدگر اختصاص دارد. در بین فیلسوفان قرن بیستم که به موضوع تکنولوژی پرداخته‌اند، نقش هایدگر شاید از دیگران بارزتر باشد. بحث از ماهیت تکنولوژی در فلسفه وجودی او چنان جایگاهی پیدا می‌کند که تکنولوژی به صورت تقدیر تاریخی تمدن غرب در می‌آید. بنابراین اختصاص بخش قابل توجهی از کتاب به فلسفه تکنولوژی هایدگر، موجه به نظر می‌رسد. فصل اول کتاب ترجمه مقاله‌ای است از هایدگر تحت عنوان «پرسش از تکنولوژی» که اکنون از زمره مقالات کلاسیک درباره «فلسفه تکنولوژی» به شمار است. زبان فلسفی هایدگر اگرچه دشوار و دیرپاب است و کار ترجمه دوم نیز شاید آن را دشوارتر می‌سازد - و این امری است که خود مترجم نیز در مقدمه کتاب به آن

اذعان داشته‌اند - اما ترجمه فارسی این مقاله که با نهایت سعی انجام شده، حتی اگر در رساندن تمامی مضامین مورد نظر هایدگر موفق نباشد، لاقلاً در روشن کردن این موضوع که در «فلسفه تکنولوژی»، بحث بر سر چیست، بسیار کارساز و کارگشا است. علاوه بر این که دکتر اعتماد در فصل دوم کتاب، ترجمه مقاله‌ای از رن آیدی با عنوان «فلسفه پدیدار شناختی هایدگر در باب تکنولوژی» آورده‌اند که در واقع تفسیری بر مقاله «پرسش از تکنولوژی» هایدگر است. در این مقاله، آیدی کلیه نکات مهم فلسفه تکنولوژی هایدگر در مقاله فوق‌الذکر را برجسته می‌کند و با رجوع به کتاب «وجود و زمان» هایدگر، جایگاه نگرش فلسفی او به تکنولوژی را در کل رویکرد پدیدار شناختی وی نشان می‌دهد. بنابراین آن چیزی را که ممکن است در ترجمه مقاله هایدگر از دست رفته باشد در تفسیر روشن و گویای آیدی از هایدگر، تقریباً بدست می‌آید، هیدگر در مقاله خود ابتدا ماهیت تکنولوژی را از امر تکنولوژیک متمایز می‌شمارد:

«تکنولوژی با ماهیت تکنولوژی معادل نیست. وقتی ما در جستجوی ماهیت درخت هستیم، باید دریابیم که آنچه در هر درختی، همچون درخت، حضور همه جانبه دارد، خود درختی نیست که در میان دیگر درخت‌ها یافت شود. به همین منوال، ماهیت تکنولوژی



«فلسفه تکنولوژی» آثاری از مارتین هایدگر،

رن آیدی، یان هکینگ، تاس کودن، رونالد مکنز

ترجمه شاپور اعتماد

نشر مرکز، تهران، چاپ اول: ۱۳۷۷

هم به هیچ وجه امری تکنولوژیک نیست، بنابراین مادام که صرفاً به امر تکنولوژیک می‌اندیشیم و به آن دامن می‌زنیم، با آن کنار می‌آئیم یا از آن طفره می‌رویم هرگز نخواهیم توانست نسبت خود را با ماهیت تکنولوژی تجربه کنیم. چه آن را با شوق و ذوق بپذیریم و چه آن را طرد کنیم، همواره اسیر و در بند تکنولوژی خواهیم ماند.» (ص ۴۵)

هایدگر بلافاصله ما را با هشدار جدی مواجه می‌سازد و آن اینکه،

«... اگر تکنولوژی را امری خنثی تلقی کنیم، به بدترین صورت تسلیم آن خواهیم شد. زیرا چنین تصویری از تکنولوژی، که امروزه به خصوص مورد ستایش است، چشم ما را به کلی بر ماهیت تکنولوژی می‌بندد.» (ص ۵)

از نظر هایدگر، تکنولوژی یک وسیله صرف نیست، بلکه نحوی انکشاف است، نوعی کشف حجاب از حقیقت - ایتیا به یونانی. ماهیت تکنولوژی خود را در امری نشان می‌دهد که هایدگر آن را «گشتل»<sup>۲</sup> می‌نامد: «اکنون آن ندائی که آدمی را به معارضه می‌خواند و بدان سو میراند تا امر خود آشکارکننده را همچون منبع لایزال برتب کند، گشتل می‌خوانیم.» (ص ۵۳) گشتل، تعریف انتولوژیک هایدگر از تکنولوژی است، تکنولوژی آدمیان را به واکنش ضروری فرامی‌خواند و به عنوان جهت تحول از «تلوس»<sup>۳</sup> یا تقدیری خاص برخوردار است. تکنولوژی از منظر هایدگر، نحوه اصلی حقیقت در عصر حاضر است. جهان آن‌گونه که از نظر تکنولوژیک منکشف می‌شود، به نحو معینی دریافت می‌شود، یعنی به عنوان منبع انرژی و نیروئی که قابل تصرف و ذخیره است:

«انکشاف حاکم در تکنولوژی جدید، نوعی تعرض است، تعرضی که طبیعت را در برابر خواستی نامعقول قرار می‌دهد، و آن این است که طبیعت، تأمین‌کننده انرژی باشد تا بتوان این انرژی را از آن حیث که انرژی است استخراج کرد.» (ص ۵۵) و این امری است که جهان را به مجموعه‌ای از ذخائر تبدیل می‌کند.

مقاله هایدگر حاوی ادعای دیگری نیز هست و آن این که تکنولوژی از نظر انتولوژیک و نه از نظر تقویمی

بر علم جدید مقدم است. این نظری است که رن آیدی، اساس کار خود قرار داده و با اخذ نظرات لین وایت مبنی بر تحولات تکنولوژیکی در قرون وسطی، مدعی شده که تکنولوژی نه تنها از نظر وجودی، که از نظر تاریخی هم بر علم جدید مقدم است.

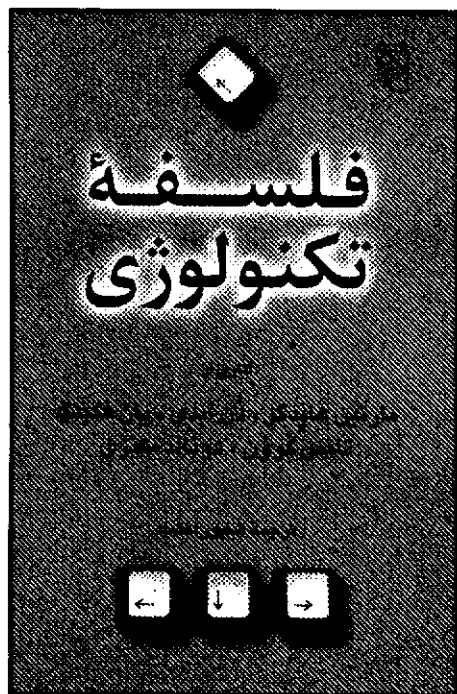
فصل سوم کتاب با عنوان «تقدم وجودی و تاریخی تکنولوژی»، ترجمه مقاله‌ای است از رن آیدی که در آن وی با مدد جستن از نظرات هایدگر و لین وایت، ادعای خود را مبنی بر تقدم وجودی و تاریخی تکنولوژی مدلل می‌سازد، ملخص کلام آیدی این است که تکنولوژی به خصوص در اشکال اخیر و جدیدش، «شرط امکان علم» است و این ادعائی است که بواقع نظر هایدگر در باب تکنولوژی را رادیکالیزه می‌کند.

فصل چهارم کتاب نیز ترجمه مقاله‌ای از هایدگر با نام «بناکردن، سکونت کردن و فکر کردن» است. پرسش‌های فلسفی هایدگر در این مقاله این است که اولاً «سکونت کردن چیست؟» و ثانیاً «بنا کردن» به چه نحو به سکونت کردن تعلق دارد. وی در تأملات فلسفی خود سه امر بنا کردن، سکونت کردن و فکر کردن را به یکدیگر پیوند می‌زند. از نظر وی سکونت کردن، خصیصه اصلی وجود است و امر بنا کردن به سکونت کردن تعلق دارد و ماهیت خود را از آن اخذ می‌کند؛ اما از طرفی امر فکر کردن، به همان مفهوم بنا کردن ولی به نحوی متفاوت با آن، نیز به سکونت کردن تعلق دارد. «لذا بناکردن و فکر کردن، هر کدام به نحوی منحصر بخود از سکونت کردن گزیری ندارند.» (ص ۱۵۳)

فصل‌های بخش اول کتاب، خصوصاً سه فصل اول آن که در ارتباطی تنگاتنگ با یکدیگر قرار دارند، در روشن شدن فلسفه تکنولوژی هایدگر، بسیار مفیدند. محتویات بخش دوم کتاب با عنوان «فلسفه تحلیلی» که مشتمل بر فصول پنجم و ششم کتاب می‌باشند، بیشتر به مباحث فلسفه و تاریخ علم تعلق دارند تا به فلسفه تکنولوژی. فصل پنجم کتاب ترجمه مقاله‌ای است از یان هکینگ به نام «گمان‌پردازی - محاسبه، آفرینش پدیده». مؤلف در این مقاله سعی دارد نشان دهد که تصور متعارف در فلسفه علم مبنی بر مسبوق بودن نظریه بر مشاهده، امری مطلق و

خداشه‌ناپذیر نیست. به اعتقاد وی، «فعالیت آزمایشگاهی حیات مستقلی دارد، که مسیر آن با نظریه ارتباط دارد ولی تابع آن نمی‌باشد.» (ص ۱۵۸) وی نظر هنسون را مبنی بر اینکه «فقط کسی می‌تواند پدیده‌ای را ببیند یا متوجه آن شود که صاحب نظریه‌ای باشد که به آن پدیده معنا می‌بخشد» (ص ۱۶۶) مورد مناقشه قرار می‌دهد و با آوردن شواهدی از تاریخ فیزیک نشان می‌دهد که همه احکام مشاهداتی دارای مفروضات نظری نیستند و یا به وجود آنها حکم نمی‌کنند و در مجموع توصیف درست یک آزمایش، مستقل از زبانی است که آن آزمایش در آن صورت‌بندی می‌شود. فصل ششم کتاب ترجمه و بخش اول مقاله مفصلی است از تامس کودن با نام «انقلاب علمی چیست؟»

- مترجم ترجیح داده‌اند که دو بخش دیگر این مقاله را که به قانون اهم و مکانیک کوانتومی می‌پردازد، به دلیل پیچیدگی موضوع حذف کند. کودن در این مقاله به توصیف ترخود مبنی بر تمایز بین تحول علمی متعارف و تحول علمی انقلابی می‌پردازد و با آوردن شواهد تاریخی سعی دارد آن را مدلل سازد. در تحول علمی متعارف، «علم متعارف مولد آجرهایی است که تحقیق علمی دائماً به انباشته روز افزون معرفت علمی اضافه می‌کند.» (ص ۲۰۳) تصور انباشتن از تحول علمی، امری آشناست و بیشتر تحقیق‌های علمی به تحولی از این نوع منجر می‌شود و حتی تصویر استاندارد و جا افتاده علم نیز روشنگر ماهیت آن است. اما با قبول اینکه بخش اعظم پیشرفت علمی را همین تحول‌های انباشتنی متعارف تشکیل می‌دهند، تحول‌های انقلابی نیز در علم صورت می‌گیرند که متضمن کشفیاتی هستند که در قالب مفاهیم موجود در زمان وقوع آن‌ها قابل درک نمی‌باشند. «برای آنکه چنین کشفی به وقوع





پیوندند یا هضم شود، باید نحوه تفکر ما درباره یک سلسله از پدیده‌های طبیعی و نحوه توصیف ما از آن‌ها تغییر یابد» (ص ۲۰۴ و ۲۰۵) کشف دومین قانون حرکت نیوتن، کشفی از این دست است. چنانکه مفاهیم نیرو و جرم که در بیان این قانون یکار گرفته شدند، با مفاهیم رایج آن‌ها قبل از کشف این قانون تفاوت داشتند؛ و از همین قبیل است گذر از نجوم بطلمیوسی به نجوم کپرنیکی و استحاله مکانیک ارسطویی به مکانیک نیوتنی.

بخش سوم کتاب با عنوان «فلسفه مارکس»، در بردارنده هفتمین و آخرین فصل کتاب است. مترجم در این فصل ترجمه مقاله‌ای از دونالد مکنزی با عنوان «مارکس و ماشین» آورده‌اند. مضمون مقاله، بررسی آراء مارکس درباره تکنولوژی است. کارل مارکس شاید از نخستین متفکرانی بود که در قرن نوزدهم به اهمیت تکنولوژی و نقش آن در تحول اجتماعی توجه نشان داد. مؤلف با آوردن این نقل قول بسیار معروف مارکس که «آسیای دستی به شما جامعه‌ای با ارباب فئودال می‌دهد، در حالی که آسیای بخاری - جامعه‌ای با سرمایه‌دار صنعتی» (ص ۲۱۸) می‌نویسد که این سخن به یک معنا حاوی چنین مضمونی است که تحول تکنیکی «علت» تحول اجتماعی است و می‌افزاید که این گفته مارکس، به عنوان بیان موجزی از توصیف «جبریت تکنولوژیک» جا افتاده است. اما وی بر آنست که در آثار مارکس مطالب زیادی وجود دارد که به هیچ‌وجه بر مبنای اعتقاد صرف وی بر «جبریت تکنولوژیک» قابل درک نیست. به اعتقاد مکنزی، حرف مارکس این بود که در مورد مهمترین مجموعه تحولات تکنیکی عصر او، یعنی ظهور تولید ماشینی در مقیاس بزرگ، این روابط اجتماعی بودند که به تکنولوژی شکل بخشیدند و نه بالعکس؛ و لذا از این بابت شاید نظریه مارکس درباره تکنولوژی دارای ابهامات و نواقصی باشد. کوشش مؤلف در این مقاله، ابتدا معطوف به این است تا نشان دهد که نمی‌توان به هیچ‌وجه مارکس را پیرو نظریه «جبریت تکنولوژیک» خواند. وی برای مدلل کردن نظر خود از نظرات محققان حوزه تکنولوژی، شارحان مارکس و آراء و مارکسیست‌ها سود می‌جوید.

قسمت دیگری از همین مقاله اختصاص دارد به تفسیری که مؤلف از آنچه مارکس در کتاب کاپیتال خود تحت عنوان «فرآیند کار و فرآیند ارزش افزائی» آورده است. از نظر مارکس، فرآیند تولید در چهارچوب نظام سرمایه‌داری، صرفاً یک فرآیند کار نیست، بلکه در عین حال یک فرآیند ارزش افزائی است، فرآیندی که طی آن ارزش افزوده می‌شود. «سرمایه‌دار می‌خواهد کالائی تولید کند که ارزش آن بیشتر از ارزش کالاهائی باشد که برای تولید آن مصرف شده است، یعنی ارزش وساتل تولید و نیروی کاری که با او با پول عزیزش در بازار آزاد خریده است.» (ص ۲۲۷) او می‌خواهد کالائی تولید کند که تجسم ارزش افزوده باشد. در حقیقت مارکس «فرآیند ارزش افزائی» را «شکل اجتماعی» منحصر بفرد فرآیند تولید در نظام سرمایه‌داری می‌داند. در ادامه همین بحث مؤلف به بررسی نظرات مارکس درباره ورود ماشین به جوامع صنعتی و الزاماتی که منجر به اختراع ماشین می‌گردد و همچنین نقشی که آن در بیگانه کردن کارگر با فرآیند کار و در نهایت خود وی دارد، می‌پردازد. نظرات مارکس در باب تکنولوژی، اگرچه در راستای تبیین ماتریالیستی او از تحول اجتماعی است و در برخی از موارد شاید چندان با یکدیگر سازگار نباشند - مثلاً در مورد همین «جبریت تکنولوژیک» - اما بدون شک در نشان دادن برخی وجوه مخرب تکنولوژی و تأثیر عمیق آنها بر جامعه انسانی آموزنده است. امید است انتشار کتاب «فلسفه تکنولوژی»، فتح بابی باشد برای مطالعات گسترده‌تر در این زمینه، که از جهاتی بسیار ضروری است.

\*\*\*

#### پانویسها:

- ۱- جلد اول این مجموعه با مشخصات زیر به چاپ رسیده است: «دیدگاهها و برهانها: مجموعه مقاله‌هایی در فلسفه علم و فلسفه ریاضی» ترجمه شاپور اعتماد. چاپ اول نشر مرکز، تهران، ۱۳۷۵.
  - ۲- «Ge-Steal». گشتل در زبان روزمره آلمانی به معنای تفسیر یا داریست و یا استخوانبندی است. ولی هایدگر به معنای نوعی قالب‌بندی (En Framing) از آن استفاده می‌کند.
- Telos -۳

## عشق است

محمد علی بهمنی

درباره‌اش، چاپ اول: ۱۳۷۸

محمد علی بهمنی در کنار شاعرانی چون هوشنگ ابتهاج، حسین منزوی و سیمین بهبهانی از بزرگترین غزل‌سرایان این دو دهه اخیر است. از وی تاکنون «باغ لاله‌ها»، «در بسی وزنی»، «شاعر شنیدنی است»، «غزل»، «گاهی دلم برای خودم تنگ می‌شود» و اخیراً «عشق است» منتشر شده است.

تورق کتاب گم‌برگ «عشق است» معلوم می‌کند که سر و کار ما با کتاب مستقلی نیست، بلکه عمدتاً انتخابی از سروده‌های قدیمی است که حالا با موسیقی روز همراه می‌شود و توار کاستی منتشر شده است و شاید این از آن جا باشد که بهمنی به ظاهر معتقد است که «شاعر شنیدنی است»!

در صفحه آغازین کتاب بیٹی از مولانا آمده که نام کتاب هم از آن وام گرفته شده است. به علاوه «عشق است» در تداوم عامه مردم به معنای شادیم و خوشیم نیز هست، همچنین به معنی چیزی که باید مورد کمال توجه باشد، چنانکه گفته می‌شود «امروز را عشق است» یا «خودت را عشق است». در هر صورت آن بیت مولانا که در مطلع کتاب آمده، این است:

گر ازدهاست بر ره «عشق است» چون زمره

بهمنی در بیٹی به ذهن پرتخیل خود اینطور اشاره می‌کند:

سورشارم از خیال ولی این کفاف نیست

در شعر من حقیقت یک ماجرا کم است  
از این رو خون هر غزل نگفته را به پای معشوق  
می‌گذارم

خون هر آن غزل که نگفتم به پای توست

(یا هنوز آمدنت را بها کم است (ص ۲۵)  
کتاب ۲۶ صفحه دارد و با وجود این حجم گمش از چنان تعبیرات و تخیلات تازه و بکری برخوردار است که خواننده اهل شعر را که از کلیشه‌ها خسته شده در خود می‌کشد و ساعتها او را با خود می‌برد، اما آنچه عجیب است اینکه کتاب سراسر در ستایش عشق است و نام آن نیز «عشق است» می‌باشد و این لازمه‌اش بی‌اعتنایی به خود و حقیقت است، ولی با این همه عکس روشن و تمام قد شاعر روی جلد کتاب خودنمایی می‌کند، و با آن همه شور و شیفنگی در تضاد افتاده است البته خواننده هر کتابی مایل است عکسی از مؤلف ببیند یا شرح حالی از وی بخواند، اما ای گناش محمد علی بهمنی بیشتر در بند دل خودش بود، چنانکه در غزلیاتش است، چنانکه در بند خواننده یا ناشرش باشد!